

## رویکردها در تاریخ‌نگاری هزاره‌های افغانستان

سید محمد جمال موسوی<sup>۱</sup>

### چکیده

ویژگی مهم تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان، حکومتی و دستوری بودن آن است که بنا بر سیاست‌های حاکمیت، نقش اقوام غیرپشتون در آن کم‌رنگ یا نادیده گرفته شده است. از این رو، اقوام دیگر به آن واکنش نشان داده و تلاش کرده‌اند روایت خود از تاریخ را بیان کنند. در این میان، مورخان هزاره بیشترین وجدی‌ترین واکنش را به صورت نگارش‌های تاریخی نسبت به دیگر اقوام ارائه کرده‌اند.

پرسش مهم در این میان، رویکردهای تاریخ‌نگاری مورخان هزاره است که بررسی آن، هدف این نوشتار است. این مهم، با روش مطالعه تطبیقی نگارش‌های هزاره‌ها و تاریخ‌نگاری رسمی انجام شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که به دلیل اینکه تاریخ‌نگاری هزاره‌ها، نوعی واکنش به تاریخ‌نگاری رسمی بوده، در بسیاری از مؤلفه‌ها، از جمله رویکردها، شبیه به آن عمل کرده است. سه رویکرد سیاسی، قوم‌گرایانه و باستان‌گرایی در تاریخ‌نگاری هزاره‌ها، همانند تاریخ‌نگاری رسمی قابل ردیابی است.

### واژگان کلیدی

هزاره‌های افغانستان، تاریخ‌نگاری هزاره‌ها، تاریخ‌نگاری افغانستان، رویکرد تاریخی.

---

۱. دکتری تاریخ اهل بیت جامعه المصطفیٰ العالمية: jamalmousavi<sup>۵۸</sup>@yahoo.com  
تاریخ دریافت: ۹۸/۹/۲۵ تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۱/۲۵

## بیان مسئله

امروزه عنصر تاریخ و دانش تاریخ‌نگاری، در هویت بخشی به ملت‌ها و برجسته کردن پیشینه و فرهنگشان، نقش مهمی ایفا می‌کند. از این رو، دولت‌ها و حاکمیت‌های سیاسی، از این ابزار برای پیشبرد اهداف و سیاست‌های خود بهره تمام می‌برند. داستان تاریخ و تاریخ‌نگاری در افغانستان نیز از این قاعده مستثنا نیست. در این حوزه، تلاش حاکمان کشور، احیا یا ساخت تاریخ برای قومیت خاص بوده است. پس، در قالب نوعی تاریخ‌نگاری رسمی و دستوری، کوشش شده هویت و پیشینه‌ای باستانی برای قوم حاکم تدوین گردد که هویت و سابقه تاریخی دیگر اقوام در آن، کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

بنابراین، آنچه به عنوان تاریخ توسط نهادها و مورخان رسمی و دولتی نگاشته شده، با وجود تبلیغات فراوان و استفاده از اهرم‌های گوناگون نوشتاری، شنیداری و مراکز آموزشی و پژوهشی، هیچ‌گاه مورد پذیرش اقوام دیگر قرار نگرفته و همواره با دیده نقد و طرد بدان نگریسته شده است. هریک از این اقوام، با توجه به شرایط سیاسی-اجتماعی کوشیده‌اند تا روایت خود از تاریخ را بیان کنند؛ به‌ویژه در دهه‌های اخیر، شاهد نگارش‌های تاریخی از سوی اقوامی، از جمله هزاره‌ها هستیم که احساس می‌کنند در تحولات سیاسی-اجتماعی معاصر افغانستان، عامدانه مورد غفلت و فراموشی واقع شده‌اند.

در این نوشتار، آنچه مورد بررسی قرار خواهد گرفت، رویکردهای موجود در نگارش‌های تاریخی مورخان و نویسندگان هزاره است؛ اما پیش از آن، نگاهی اجمالی به تاریخ‌نگاری هزاره‌ها ضروری می‌نماید.

## تطور تاریخ‌نگاری هزاره‌ها

تاریخ‌نگاری هزاره‌ها و دیگر اقوام افغانستان را باید ذیل تاریخ‌نگاری افغانستان بررسی کرد؛ تا دوره معاصر. تاریخ‌نگاری افغانستان، تاریخ‌نگاری سیاسی و معطوف به آمدوشد حاکمان سیاسی است که غالباً توسط تاریخ‌نگاران دربارهای حاکمان یا مورخان خارج از آن به نگارش درآمده است. این نوع از تاریخ‌نگاری، ناظر به عملکرد فردی یا شخصیت حاکمان و آمدوشده‌های سلسله‌های حکومتی بوده و عنصر قومیت در آن پُررنگ نیست. از این رو، در این مرحله، نگارش‌های تاریخی به‌گونه‌ای نبوده است که حساسیت‌های قومی را برانگیزد. اما در دوره معاصر، به‌ویژه پس از تغییر و تحولات سیاسی-اجتماعی در افغانستان که

در نتیجه ورود برخی نشانه‌ها و مظاهر مدرنیسم و اندیشه‌های ملی‌گرایانه روی داد، مقوله تاریخ‌نگاری هم دستخوش تغییراتی گردید و در نگارش‌های تاریخی، عنصر قومیت و یا تاریخ‌نگاری مبتنی بر ناسیونالیسم قومی پررنگ‌تر گردید. هدف این نوع از تاریخ‌نگاری، چنان‌که صدیق فرهنگ می‌گوید، تدوین تاریخ افغانستان به پیروی از نظریه ناسیونالیسم نژادی بود؛ اما چون تاریخ مذکور بر کاوش و تحقیق راستین بنا نیافته بود و نتیجه‌گیری‌های آن جنبه دستوری داشت، مردم به آن اقبال نکردند (فرهنگ، ۱۳۸۰: د).

این نوع تاریخ‌نگاری را می‌توان تاریخ‌نگاری رسمی نامید که در راستای سیاست‌های حاکمیت تدوین می‌شد؛ اما مورد قبول دیگر اقوام، به‌ویژه فرهیختگان و نخبگان، قرار نگرفت و آنان به آن به شکل‌های مختلف مانند: بی‌تفاوتی، نقد و ارائه روایت خویش از تاریخ، واکنش نشان دادند. البته شدت و وضوح این واکنش‌ها نیز به شرایط سیاسی - اجتماعی و خفقان موجود در جامعه بستگی داشت.

هزاره‌ها، جدی‌ترین واکنش را برابر تاریخ‌نگاری رسمی نشان دادند. پرسش مهم، این است که چرا هزاره‌ها جدی‌ترین واکنش را داشته‌اند؟ پاسخ را باید در تعامل و رابطه دولت‌های صد و اندی سال اخیر افغانستان با هزاره‌ها، به‌ویژه بعد از دوره عبدالرحمان (۱۹۰۱-۱۸۸۰م) جست. برخورد قهرآمیز عبدالرحمن با هزاره‌ها به دلایل قومی و مذهبی، تجربه دردناک کشتار، بردگی، مهاجرت، غصب زمین و از همه مهم‌تر، تحقیر را برای این مردم در پی داشت که در دولت‌های بعدی، شاهد استمرار سیاست‌های عبدالرحمانی با شدت و ضعف تا پایان دوره آل یحیی (۱۹۷۸/۱۳۵۷ش) هستیم.

در کنار اینها، روایتی که تاریخ‌نگاری رسمی ارائه کرد و نقش بسیاری از اقوام کشور، از جمله هزاره‌ها را در تحولات سیاسی - اجتماعی و تمدنی کشور کم‌رنگ یا نادیده گرفت، عامل انگیزشی مهمی برای پرداختن نویسندگان و مورخان هزاره به مقوله تاریخ‌نویسی و ارائه روایت خودشان از تاریخ افغانستان و مردمان هزاره گردید.

تاریخ‌نگاری هزاره‌ها از دیدگاه‌های مختلفی چون: دوره زمانی و مکانی، روش‌ها و رویکردها قابل بررسی است. این نوشتار، رویکردهای تاریخ‌نگاری هزاره‌ها و نسبت آن با تاریخ‌نگاری رسمی کشور را مورد بررسی قرار داده است.

### رویکردهای تاریخ‌نگاری هزاره‌ها

در تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان، از رویکردهای مختلفی که یک مورخ می‌تواند از آنها بهره‌برد، می‌توان نام برد؛ مانند: رویکرد سیاسی، ناسیونالیستی، قوم‌گرایانه، باستان‌گرایانه و فرهنگی-اجتماعی. همین امر، در مورد تاریخ‌نگاری هزاره‌ها هم صدق می‌کند؛ هرچند ممکن است تمام این رویکردها در تاریخ‌نگاری آنان مورد استفاده قرار نگرفته باشد. اتخاذ رویکردها در تاریخ‌نگاری افغانستان معاصر، تا حد بسیاری ناظر به اهدافی بوده که برای تاریخ‌نگاری ترسیم می‌شده است. از زمان احمدشاه ابدالی (۱۱۶۹-۱۷۴۷ق) تا آغاز تاریخ‌نگاری‌های جدید در افغانستان - دوره آل یحیی به بعد (۱۹۳۰م به بعد) - رویکرد غالب، رویکرد سیاسی بوده و تاریخ‌نگاری، یعنی ضبط و ثبت اتفاقات، تحولات و رفتارهای حاکمان و زمامداران؛ اما در تاریخ‌نگاری جدید کشور و به دلیل تغییر و تحولات در عرصه سیاسی و اجتماعی در سطح دنیا و تأثیرات آن بر افغانستان، شاهد اتخاذ اهداف جدید و به تبع آن، اتخاذ رویکردهای جدیدتری هستیم. از این دوره به بعد، هدف اصلی تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان، ساخت و اثبات یک هویت دیرینه تاریخی تمدنی مستقل برای جغرافیای سیاسی امروزه افغانستان با محوریت قومی بوده است. در این راستا، در کنار رویکرد سیاسی می‌توان از دو رویکرد پُررنگ دیگر، یعنی رویکردهای ناسیونالیستی - قوم‌گرایانه و رویکرد باستان‌گرایانه یاد کرد. همین رویکردها را نیز می‌توان در تاریخ‌نگاری هزاره‌ها هم مشاهده نمود؛ چون تاریخ‌نگاری هزاره‌ها، واکنشی به تاریخ‌نگاری رسمی کشور است. از این رو، بر همان مؤلفه‌ها و عناصری که تاریخ‌نگاری رسمی تأکید داشته، تاریخ‌نگاری هزاره‌ها هم بر همان عناصر و مؤلفه‌ها تأکید کرده است. در این نوشتار، به سه رویکرد مهم: سیاسی، قوم‌گرایانه و باستان‌گرایانه در تاریخ‌نگاری هزاره‌ها اشاره می‌گردد.

#### الف. رویکرد قوم‌گرایانه

مفهوم قومیت، در طول زمان به طور مداوم متحول شده و یک سیر تکوینی را سپری کرده و در تعریف آن، دیدگاه‌های متفاوتی ارائه شده است (احمدی، ۱۳۸۳: ۲۳). با پیدایش برخی نظریه‌های ناسیونالیستی و نژادگرایی در قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم در غرب، به‌ویژه نظریه عدم تساوی نژادها و نژادپرستی کنت دوگوبینوی فرانسوی (۱۸۱۶-۱۸۸۲م) و آرای

ژان بدن و ماکیاولی، این تفکر همراه با پیش‌قراولان استعمار، به جهان اسلام هم تسری یافت و جوامع مسلمان را با مشکلات و چالش‌های قومی و قوم‌محوری روبه‌رو نمود. پیامدهای ورود این اندیشه در جای‌جای جهان اسلامی، مانند: منطقه عربی، ایران، پاکستان و از جمله افغانستان، به‌خوبی قابل ردیابی است.

در افغانستان، این اندیشه در آغاز قرن بیستم به‌شدت مورد توجه حاکمان کشور که در پی ایجاد یک دولت ملت قوم‌محور بودند، قرار گرفت و با اعمال سیاست‌های مختلف در حوزه‌های گوناگون پیگیری گردید. تاریخ‌نگاری در این کشور نیز متأثر از این نگاه و اندیشه گردید. با توجه به ماهیت هویت‌بخشی فرهنگی، سیاسی و... دانش تاریخ، تاریخ‌نگاری در افغانستان به ابزاری مهم در راستای تحقق اهداف حاکمیت‌ها تبدیل شد؛ به‌گونه‌ای که نگارش‌های تاریخی، تحولات و رویدادها، حول محور قومیتی خاص سامان یافته و نقش و سهم دیگر اقوام ساکن این کشور در آن کم‌رنگ یا نادیده گرفته شد و در نتیجه، حساسیت و واکنش دیگر اقوام را برانگیخت. آنان اولاً، این روایت از تاریخ را نپذیرفته‌اند و ثانیاً، زمانی که زمینه را مساعد دیدند، در واکنش به آن، به بیان روایت خود از تاریخ کشور و مردم خود پرداخته‌اند. از همین رو، در روایت دیگر اقوام، از جمله هزاره‌ها که از همه بیشتر در حوزه نگارش‌های تاریخی فعال بوده‌اند، از تاریخ این وجه پُررنگ‌تر دیده می‌شود.

### رویکرد قوم‌گرایانه در تاریخ‌نگاری هزاره‌ها

نهادهای تاریخ‌نگاری حکومتی و مورخان وابسته به آن، نگارش‌های تاریخی‌شان را درباره گروه قومی خاصی تدوین کرده‌اند. در این رویکرد، اولاً، افغانستان پیش از میلاد مسیح وجود داشته است (رحیمی، ۱۳۸۷: ۱۶) و سیر تحولات و رویدادهای آن، بر محوریت پشتون‌ها و آمدوشد حاکمان و سلسله‌های آنان ترتیب داده شده است. ثانیاً، در تلاش برای اثبات دیرینگی این قوم بوده‌اند و برای اثبات آن، به شواهد زبانی، آداب‌ورسوم و غیره متمسک شده‌اند. نوشته‌های تاریخی اینان، نشانی از دیگر گروه‌های قومی ساکن در افغانستان در خود ندارد و در واقع، آنچه به نام تاریخ افغانستان تدوین شده، تاریخ پشتون‌های این کشور است که یکی از اقوام ساکن در آن است. از همین رو، دیگر اقوام، از جمله هزاره‌ها که ردی از خود در این تاریخ‌نگاری نمی‌یابند، هرگاه فرصت یافتند، کوشیدند روایت خود از تاریخ افغانستان و قوم خویش را بیان کنند که دقیقاً به همان سبک و شیوه

تاریخ‌نگاران رسمی کشور عمل کرده، با رویکردی قوم‌مدارانه روایت خود از تاریخ را ارائه کرده‌اند.

گرچه سابقه تاریخ‌نویسی هزاره‌ها نسبت به تاریخ رسمی، و نیز تعداد تولیدات تاریخی آنان در مقایسه با آنچه مورخان و نهادهای رسمی تاریخ‌نویسی نوشته‌اند، کمتر است، اما در همان تعداد کم آثار تاریخی هزاره‌ها، رویکرد قوم‌مدارانه را به‌خوبی می‌توان مشاهده کرد. به نظر نگارنده، این امر، طبیعی است؛ چراکه تاریخ‌نویسی هزاره‌ها، واکنشی به تاریخ‌نویسی رسمی در کشور است و این، انعکاس شیوه‌ها و رویکردهای حاکم بر آن نیز هست. اساساً روی‌آوری هزاره‌ها به تاریخ‌نویسی، با هدف اثبات هویت قومی‌شان بوده است. از این رو، اساس و شالوده نگارش‌های تاریخی آنان، نوعی قوم‌گرایی است. آنان در نگارش‌های خود، در مورد تاریخ افغانستان و یا تاریخ هزاره‌ها، هدف اصلی‌شان بیان رویدادها و حوادث و تفسیر و تحلیل آن با محوریت قومیتی‌شان بوده است. بنابراین، می‌توان گفت که یکایک نگارش‌های تاریخی هزاره‌ها، چه داخل کشور و چه خارج از آن، با رویکرد قومی است. مطالعه و بررسی تک‌تک آثار تاریخی هزاره‌ها، به‌خوبی این امر را نشان می‌دهد. کلیدواژه اصلی این آثار، هزاره‌ها هستند؛ از قبیل: تاریخ، فرهنگ، سیاست، اجتماع و مشاهیر هزاره‌ها. منتها با توجه به شرایط زمانی و مکانی، درجه پرداختن به آن، شدت و ضعف دارد. هرگاه از آزادی بیشتری برخوردار بوده‌اند، این رویکرد پُررنگ‌تر بوده است؛ برای مثال، در آثاری که داخل کشور نوشته شده‌اند و به‌خصوص در دوره‌ای که خفقان و اختناق حاکم بوده، این رویکرد، کم‌رنگ‌تر است و نویسندگان آن، مراد و مقصود خود را ضمنی و تلویحی بیان کرده‌اند و در خارج از کشور و فضایی مانند کوئته پاکستان که فضای غالب، ناسیونالیستی و قوم‌گرایانه است، این رویکرد پُررنگ‌تر خود را نشان داده و نویسندگان آن، منظور خود را به‌صراحت بیان کرده‌اند.

غالب آثاری که توسط هزاره‌ها داخل کشور نوشته شده، بیشتر انعکاس و بیان سرگذشت موجود و شرایط و وضعیت همان زمان هزاره‌هاست و کمتر به تاریخ هزاره‌ها در نگاهی کلان‌تر پرداخته شده است؛ آثاری که در قالب خاطرات یا گزارش‌هایی از اوضاع اقتصادی و فرهنگی هزاره‌ها نوشته شده‌اند؛ مانند: خاطرات زندان، ثمره زندان، سیری در تاریخ و فرهنگ هزاره‌جات، یک قرن مسموعات و مشاهدات، یک برگ از سیاست، نظری بر تاریخ و جامعه‌شناسی هزاره‌ها، فهرست اسماء رجال و اماکن هزاره، نقش هزاره‌ها در زندگی ملی و

عناوینی نظیر اینها.

مطالب این آثار، ناظر به وضعیت فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی زمانه نگارش آنهاست؛ اما نفس همین نگارش‌ها، نشان از یک رویکرد قومی میان نویسندگان هزاره دارد تا آنچه را در مورد این مردم از فرهنگ، اقتصاد و اجتماع در نگارش‌های رسمی مورد غفلت قرار گرفته، به نوعی بیان کنند. نکته اینکه نویسندگان هزاره در این دوره، فقط به هزاره‌ها پرداخته‌اند و برای مثال، قومیتی دیگر مانند: ایماق‌ها، ازبک‌ها یا ترکمن‌ها را مورد توجه قرار نداده‌اند که این خود، حاکی از نگرش قومی آنان در نگارش‌هایشان هست.

کتاب **تاریخ تشیع در افغانستان** نوشته کاظم یزدانی، نمونه خوبی است که با وجود عنوان شیعه در آن، نویسنده فقط به هزاره‌ها که بخشی از جامعه شیعیان افغانستان هستند، پرداخته و به دیگر گروه‌های شیعی مثل: قزلباش‌ها، بلوچ‌ها و پشتون‌های شیعه توجهی نکرده است و بر اساس ارجحیت اکثریت بر اقلیت، تاریخ شیعه را کاملاً به تاریخ قوم هزاره منحصر کرده و همه رویدادهای مربوط به شیعیان را درباره این قوم مطرح ساخته است. برای اثبات این نکته، نگاهی به فهرست کتاب **صحنه‌های خونینی از تاریخ تشیع در افغانستان**، کافی است. در فهرست کتاب، ۴۳ عنوان به هزاره‌ها و ۱۲ عنوان به «هزارستان» و «هزاره‌جات» اختصاص یافته است؛ درحالی‌که تنها شش بار کلمات «شیعه» و «تشیع» در عنوان‌ها به‌کاررفته است. در محتوای کتاب هم این رویکرد را می‌توان دید؛ برای مثال، در معرفی چهره‌های جامعه شیعه، باز تنها به معرفی چهره‌های هزارگی بسنده شده و به مشاهیر تشیع از دیگر اقوام، اشاره‌ای نشده است (یزدانی، ۱۳۷۰: ۴۱۹).

این مسئله را می‌توان نوعی رویکرد قومی پُررنگ در برخی نگاشته‌های نویسندگان هزاره دانست که همان روش تاریخ‌نگاران رسمی را پیش‌گرفته‌اند و در روایتشان اقوام غیرپشتون مغفول واقع شده‌اند.

در خارج از کشور، این رویکرد به دلیل آزادی افزون‌تر و فضای مناسب‌تر، بیشتر خود را نمایانده است؛ به‌ویژه در آثاری که در کوئته پاکستان نگاشته شده است. هزاره‌های کوئته پاکستان، برخلاف دیگر هزاره‌ها، چه در داخل افغانستان و چه در ایران، تعلق خاطر به ساختار قبیله‌ای و اجتماعی خود را حفظ کرده‌اند. آنان همچنان، نسبت به دیگر جوامع هزارگی، تعصبات قومی‌شان شدیدتر است؛ به‌گونه‌ای که در بستر آن، نوعی هویت واحد که به راسیسم (نژادگرایی) نزدیک‌تر است، شکل گرفته است. این احساس قوی هویت،

گاه‌وبی‌گاه به تمجید از مفاخر قومی هزاره انجامیده است؛ برای نمونه، با آنکه هنوز نظریه هویت مغولی هزاره‌ها ثابت نگردیده است، اما آنان در تقابل با شخصیت‌گرایی دیگر اقوام، از جمله پشتون‌ها، از چنگیز خان به عنوان شخصیتی ملی - قومی هزاره تمجید و ستایش می‌کنند و این تمجید و ستایش در نام‌گذاری افراد، مغازه‌ها، خیابان‌ها، هتل‌ها و رستوران‌ها خود را نمایانده است (موسوی، ۱۳۷۹: ۱۹۴-۱۹۶).

همین فضا و جو، در معدود نگارش‌های تاریخی هزاره‌ها، مانند: هزاره‌های حسن پولادی؛ هزاره، شخصیات از حسن رضا چنگیزی؛ هزاره قوم و تاریخ از انجینر صادق؛ هزارستان باستان در آیین تاریخ از حیدر جاغوری؛ از هزاره‌جات تا لندن از غرجستانی و... خود را نشان داده است. همچنین، در نشریه ذوالفقار که ده‌ها شماره از آن منتشر شد و در پاکستان و هزاره‌جات پخش می‌گردید که به‌شدت متأثر از رویکرد قومی و هزارگی بود. به دلیل همین فضای حاکم و غلبه هیجان و احساسات، معدود نگارش‌های تاریخی مورخان هزاره، چنان‌که شایدوباید از پرداختن درست به مسائل تاریخی هزاره‌ها بازمانده‌اند.

استمرار همین روحیه افراطی قوم‌گرایی و حس ناسیونالیستی، در درازمدت آسیب‌هایی را متوجه هزاره‌های کوئته کرد؛ اول اینکه حس بدبینی، ترس و مقابله‌به‌مثل در دیگر اقوام را برانگیخت. دوم اینکه آنان را از اعتدال در فعالیت در حوزه‌های مختلف، از جمله مسائل فرهنگی بازداشت؛ برای مثال، این روحیه، باعث تضعیف عنصر مذهب و روحانیت میان غالب روشنفکران و نخبگان هزاره گردید که در پی خود، نوعی گسست بین گروه‌های تحصیل‌کرده و عامه مردم ایجاد کرد. همین روحیه افراطی قوم‌گرایی و حس ناسیونالیستی، غلبه هیجان و احساسات در دیگر حوزه‌های فرهنگی، از جمله توجه به تاریخ و سرگذشت این مردم را باعث شد و اقدامات در این حوزه، بیشتر رنگ‌وبوی هیجان و احساس و شعار به خود گرفت.

یک نکته قابل توجه در بحث رویکرد قومی هزاره‌ها، واکنش درون‌قومی و فرهنگی نسبت به تاریخ‌نگاری هزاره‌هاست و آن هم واکنش ساداتی است که میان هزاره‌ها زندگی می‌کنند. اینان گرچه به لحاظ تبار هزاره محسوب نمی‌گردند، اما به لحاظ فرهنگی، می‌توان آنها را هزاره نامید. از همین روست که در داخل افغانستان، به سادات هزاره معروف هستند؛ همچنان‌که سادات در میان دیگر اقوام، جزئی از آنان محسوب می‌گردند. در این میان، برخی سادات هزاره احساس می‌کنند که در نگارش‌های تاریخی و اجتماعی - سیاسی



نویسندگان هزاره، نه تنها مورد غفلت که تهمت قرار گرفته‌اند و نوعی جریان‌ی هدایت‌شده در عملکرد برخی روشنفکران چپ و ناسیونالیست هزاره علیه آنان دیده می‌شود. از این رو، در واکنش به آن، شاهد برخی نگارش‌ها از سوی سادات هزاره در دفاع از هویت تباری‌شان هستیم. پژوهشی در تاریخ سادات افغانستان، نقش سادات در گسترش تشیع در افغانستان، کوثرالنبی و نسب‌نامه برخی سادات پل برقی، از توابع شهرستان شولگره بلخ، از جمله این نگارش‌هاست. منطق نگارش این آثار، دقیقاً مشابه منطق نگارش‌های تاریخی هزاره‌ها در واکنش به رویکرد قوم‌گرایانه تاریخ‌نگاری رسمی است.

### ب. رویکرد باستان‌گرایانه

گرایش به باستان، پدیده‌ای اجتماعی است که در اکثر قیام‌ها و تحولات اجتماعی، انگیزه‌ها و رشد آن بسیار خودنمایی می‌کند. این پدیده می‌تواند مظاهر و تبارزات متفاوتی داشته باشد. باستان‌گرایی در مذهب و آیین، در آداب و رسوم فردی و جمعی، شیوه حکومت‌داری، در هنر، ادبیات و معماری، و باستان‌گرایی در تاریخ‌نگاری، از جمله نمودهایی است که توجه به گذشته تاریخی و اساطیر یک ملت، می‌تواند در ساخت آنها نقش آفرینی کند.

اما در زمانه ما، این امر، از داستان دیگری برخوردار است. هم‌زمان با ورود استعمار به منطقه و تغییر و تحولات سیاسی - اجتماعی متعاقب آن، تفسیر جدیدی از باستان‌گرایی میان ملت‌های منطقه از سوی استعمارگران در راستای اهداف استعماری‌شان، از جمله کم‌رنگ کردن مذهب در جوامع مستعمره، مطرح شد (بیگدلو، ۱۳۸۰: ۷۵) و در جوامع مختلف از سوی حاکمیت‌ها و افرادی به اصطلاح روشنفکر، ترویج و تبلیغ گردید. باستان‌گرایی در ایران، از اواخر دوران قاجار در عرصه فرهنگ، اجتماع و سیاست جامعه ایرانی پدیدار شد که به نظر می‌رسد، هدف از آن برجسته کردن و شکوفا نشان دادن تاریخ ایران پیش از اسلام برابر دوره ایران بعد از اسلام بود (همان: ۱۸۰). در ترکیه نیز با اهداف پان‌ترکیسم این اندیشه مطرح گردید ( عنایت‌الله، ۱۳۸۳: ۵۴۵).

در افغانستان، باستان‌گرایی در دوره خاندان آل‌یحیی در عرضه تاریخ‌نگاری کشور با هدف اثبات دیرینگی و قدمت کشوری به نام افغانستان پدیدار شد و برخی افراد نظیر کهزاد، و مراکز دولتی مثل انجمن تاریخ، در ارائه آن تلاش بسیار کردند و با استفاده از دانش تاریخ،

تلاش گردید تا نوعی هویت با محوریت پشتون‌ها برای جغرافیای سیاسی امروزی افغانستان تعریف گردد.

پیگیری سیاست و گرایش به باستان‌گرایی در ایران، ترکیه و افغانستان، با وجود اشتراک در آبشخور، هرکدام سرگذشت خود را دارد؛ اما نکته مهم آن در ایران، در خدمت بودن باستان‌گرایی برای ساخت ملت و ملت‌سازی فراشمول و فراقومی آن است. ناسیونالیسم باستان‌گرایی که به عنوان ایدئولوژی رسمی حکومت پهلوی در ایران مطرح گردید، از سوی کسانی چون: فروغی، پورداوود، تقی‌زاده، مجتبی مینوی، شجاع‌الدین شفا، زرین‌کوب و فریدون آدمیت، تئوریزه و ترویج می‌گردید (زرشناس، ۱۳۸۷: ۱۴۶). در افغانستان، اما این ملت‌سازی در چارچوب‌های قومیتی خاص محدود گشت. از این رو، باستان‌گرایی هم در این کشور، بیشتر ناظر به اثبات دیرینگی و قدمت تاریخی همین قومیت خاص رقم خورد.

### رویکرد باستان‌گرایی در تاریخ‌نگاری هزاره‌ها

یکی از شاخصه‌های تاریخ‌نگاری هزاره‌ها، رویکرد باستان‌گرایانه آن است که این نیز در واکنش به روایت رسمی از تاریخ به وجود آمده است. بنیان‌گذار رویکرد باستان‌گرایانه در تاریخ‌نگاری رسمی افغانستان، کسانی چون: غبار، حبیبی و به‌ویژه کهزاد هستند که با نوشتن کتاب‌ها، مقالات گوناگون در انجمن تاریخ و انجام برخی پژوهش‌های باستان‌شناسانه، این اندیشه را جا انداختند (رحیمی، ۱۳۸۷: ۱۶).

باستان‌گرایی به‌کارگرفته‌شده توسط روایت رسمی تاریخ، در پی ساخت یک پیشینه و هویت طولانی برای افغانستان از دوره پیش از تاریخ با محوریت پشتون‌ها بود و تلاش شد که با استناد به پژوهش‌های باستان‌شناسانه، این امر را ثابت کند. با این رویکرد، افغانستان، کشوری باستانی و پشتون‌ها ساکنان قدیمی و اصیل این کشور هستند. مورخان هزاره‌ها نیز در نگاشته‌های تاریخی خود که نوعی واکنش به روایت رسمی است، به باستان‌گرایی روی آورده‌اند و به دنبال اثبات و ساخت یک پیشینه باستانی برای هزاره‌ها هستند. از این رو، هر نویسنده هزاره که دست به قلم می‌برد، ابتدا می‌کوشد قدمت و پیشینه تاریخی هزاره‌ها را ثابت کند؛ چون در روایت رسمی تاریخ، این مطلب القا می‌شود که افغانستان، مُلک خداداد پشتون‌هاست و اقوام دیگر، بیگانگانی‌اند که به این سرزمین مهاجرت کرده‌اند و بومی این سرزمین نیستند.

رویکرد باستان‌گرایی مورخان هزاره را می‌توان در بررسی‌های مسئله منشأ نژادی آنان ردیابی کرد. این بحث، طی چهار دهه اخیر به طور جدی توسط مورخان و نویسندگان هزاره در قالب نظریاتی مطرح شده است. برآیند این نظریه‌های منشأ نژادی، اثبات قدمت و پیشینگی هزاره‌ها در جغرافیای سیاسی تاریخی افغانستان است. از مهم‌ترین این نظریات، می‌توان به بومی بودن، آریایی و آریانی بودن هزاره‌ها اشاره کرد.

### ۱. نظریه بومی بودن هزاره‌ها

نظریه بومی بودن هزاره‌ها، نخستین بار توسط محقق فرانسوی «جی بی. فریر» عنوان شد. وی معتقد بود هزاره‌ها از زمان اسکندر مقدونی در افغانستان می‌زیسته‌اند (Ferrier, ۱۸۵۷: ۲۲۱). به پیروی از فریر، اچ. جی. راورتی (۲۸۰: ۱۸۸۰, Raverty), میخائیل وایزر زبان‌شناس آلمانی (۱۰۲: ۱۹۷۵, Weieser) و عده‌ای دیگر، نظریه بومی بودن هزاره‌ها را مطرح کردند. این نظریه، البته منتقدانی نیز مانند تیمورخانف (تیمورخانف، ۱۳۳۳: ۲۱) و خانیکوف دارد (Harlan, ۱۹۳۹: ۵۱).

نظریه بومی بودن هزاره‌ها، میان مورخان افغانستانی هم قائلانی دارد. عبدالحی حبیبی، با استناد به یک سری شواهد زبان‌شناختی، نظریه فریر را تأیید می‌کند (حبیبی، ۱۳۴۱: ۳). دکتر جاوید و عمر صالح نیز هزاره‌ها را جماعتی از تاجیکان دانسته‌اند که در ناحیه تاریخی غرجهستان هزاره‌جات سکنا دارند (نائیل، ۱۳۷۹: ۲۹). اینها پیش از حمله مغول، از ساکنان بومی و اصیل سرزمین افغانستان بوده، به نام غرجهستانی معروف بوده‌اند (همو، ۱۳۷۲: ۲۹). سید مخدوم رهین نیز به استناد نوشته گردشگر چینی، هیوان تسنگ، معتقد است که هزاره‌ها قرن‌ها پیش از ورود اسلام در این سرزمین می‌زیسته‌اند (رهین، ۱۳۶۱: ۳۱).

حسین نائل، مورخ هزاره، معتقد است که ملیت هزاره، از قدیم‌ترین و بومی‌ترین مردمان این سرزمین است و همین مرزوبوم، خاستگاه و پرورشگاه آنان بوده است و به صورت قطع، در روند حیات چند هزار ساله خود، نقطه‌های عطف و لحظه‌های بزرگی داشته‌اند که بنا بر عللی، ناشناخته و بی‌انعکاس مانده است (نائیل، ۱۳۷۲: ۲۷). انتساب دو نام «هزاره» و «هزاره‌جات» به عساکر چنگیزخان نیز یک استنباط کاملاً غیرواقعی و غیرمحققانه است؛ زیرا به استناد مدارک، کلمه هزاره... پیش از ظهور چنگیز موجود بوده است (همو، ۱۳۸۱: ۴۴).

از اوایل سده هفت هجری، کلمه «هزاره» جسته مورد اطلاق قرار گرفته و پذیرش پیدا می‌کند و این، مسلماً قبل از حمله چنگیزخان به این سرزمین بوده است (همان: ۴۳).  
 تقی خاوری، نویسنده کتاب **مردم هزاره و خراسان بزرگ** نیز بر همین باور بوده و می‌گوید: «اما مسئله مهم، قبل از دوره‌ی ایلخانی (مغول) است که قضیه مبهم مانده و همین سبب شده که برخی محققان به نظریه‌ای واهی استناد کنند و هزاره را از اعقاب چنگیز بپندارند؛ حال آنکه ساختار قومی هزاره را ششصد، و به روایتی هفتصد طایفه شکل می‌دهد و این همه طوایف متنوع، غیرممکن است که نشئت گرفته از یک سلسله قومی، یعنی مغول باشد (خاوری، ۱۳۹۲: ۸). بدون تردید، هزاره‌ها از دیرباز ساکن افغانستان بوده‌اند. این را اگر چیز دیگری به اثبات نرساند، دست‌کم زبان هزاره خود، گواهی بر این پیشینه تاریخی است (همان: ۴۲).

سیدعسکر موسوی، معتقد است نظریه بومی بودن هزاره‌ها از دیدگاه «فقر تاریخی» پوپری حکایت دارد و از جنبه‌های گوناگون ناقص است (موسوی، ۱۳۷۹: ۶۱)؛ حتی برخی از اینان، مانند حبیبی، تنها به واژه «هزاره» و سابقه‌ی آن توجه کرده‌اند؛ نه مردمان هزاره (همان: ۶۶).

### ۲. نظریه آریایی و آریانی تباری هزاره‌ها

تاکنون هیچ محقق، مورخ و نویسنده‌ای معتبر، از خاورشناسان و دانشمندان غربی گرفته تا مورخان و محققان شرقی - به جز نظریه اختلاط - ، هزاره‌ها را آریایی تبار معرفی نکرده‌اند. نظریه آریایی تباری هزاره‌ها، اخیراً توسط برخی نویسندگان و مورخان هزاره مطرح شده است؛ آن هم با استفاده از همان شیوه نویسندگان پشتون، به خصوص عبدالحی حبیبی که با تطبیق نام واژه‌ها و جای واژه‌های پشتو با متون سانسکریت و اوستا و نسبت دادن حاکمان و شاهان اساطیری و باستانی منطقه به قوم پشتون، تاریخ‌سازی کردند. میان نویسندگان افغان کسانی چون حبیبی و غلام غبار، به ریشه‌های آریایی هزاره‌ها اعتقاد دارند (غبار، ۱۳۶۸: ۱۸۴) و نیز کسانی که قائل به بومی و اختلاطی بودن هزاره هستند نیز تلویحاً برای هزاره‌ها ریشه‌های آریایی قائل‌اند. به نظر می‌رسد که این دیدگاه، با واقعیت‌های تاریخی، اجتماعی، ساختار فیزیکی و به خصوص ژنتیک هزاره‌ها، سازگاری ندارد. نظریه دیگر نزدیک به این دیدگاه، نظریه آریانی تبار بودن هزاره‌هاست. آریانپور در کتاب

**بامیان، خاستگاه هزاره‌ها،** محمدی شاری در *دراوستایی؛ در صدف لهجه هزارگی* و فاضل کیانی در مقالات خود، از پژوهشگران هزاره مقیم ایران، مدعی این نظریه‌اند. البته در بیان این نظریه، آریانپور بر محمدی و کیانی تقدم دارد و به‌نوعی می‌توان محمدی شاری و کیانی را ادامه دهندگان دیدگاه آریانپور دانست که با ادبیات بهتری دیدگاه آریانی‌تباری هزاره‌ها را مطرح کرده‌اند. تفاوت دیدگاه آریایی بودن یا آریانی بودن هزاره‌ها، در این است که بر اساس دیدگاه آریایی بودن هزاره‌ها که غلام غبار و برخی دیگر مطرح کرده‌اند، هزاره‌ها در تیره‌ای از تبار آریایی‌های مصطلح سده نوزده قرار می‌گیرند که در حقیقت، مهاجر و ترک‌تبارند؛ اما بر اساس نظریه آریانی بودن هزاره‌ها که آریانپور و محمدی مطرح کرده‌اند، هزاره‌ها از ساکنان اصلی ایران‌ویج (ائیرینم وئیجه) شامل: خراسان، زابلستان، سیستان، گرشستان و غور، و از نسل آریان‌های کهن قلمداد می‌شوند.

محمدعلی افتخاری، با نام مستعار الف. آریانپور، از روحانیان حوزه علمیه قم است که در سبک سنتی و قدیم آموزش‌های حوزه تحصیل کرده است. دو کتاب **بامیان، خاستگاه هزاره‌ها و خراسانیان در قرون وسطی** مبین دیدگاه‌های وی در مورد منشأ و تبار هزاره‌هاست. وی معتقد است که آریایی تصحیف‌شده آریانی است و هزاره‌ها آریایی‌نژادند و خراسانیان، جز قوم هزاره، اقوام دیگری نمی‌توانند باشند و هزاره‌ها، بومی‌ترین و اصلی‌ترین ساکنان افغانستان هستند (آریانپور، بی‌تا: ۲۲۵). از دید وی، هزاره‌ها تنها نژاد بومی افغانستان از تبار آریان هوشنگ می‌باشند (همان: ۲۲۷). وی در هر دو کتاب خود، برای تایید نظریه‌اش به دو شکل استناد کرده است:

اول، اتکا و استناد به منابع معتبر کهن و دست‌اول تاریخی، فرهنگی و دینی؛ مانند: اوستا، ریگ ویدا و کتاب‌های تاریخی نگارش‌یافته عربی و فارسی در قرون اولیه اسلامی.

دوم، تلاش کرده با نقد منابع کهن تاریخی و فرهنگی و نیز منابع دوره معاصر از آثار نویسندگان اروپایی، آسیایی و داخلی، به تایید آنچه مقصودش است، نایل گردد.

آریانپور، بر این باور است که تاریخ فرهنگ و تمدن در بامیان که خاستگاه قوم هزاره است، بسیار قدیمی‌تر و باپیشینه‌تر از آن چیزی است که تاریخ‌نگاران رسمی حکومتی در دهه‌های اخیر با بوق و کرنا و تبلیغات فراوان بیان کرده‌اند. تاریخ‌نگاران رسمی، مانند کهزاد، آثار و یافته‌های تمدنی در بامیان و حول‌وحوش آن را دستاورد تمدن یونان و حوزه رود گنگ (مکتب گریگوبودیک) قلمداد کرده‌اند؛ حال آنکه نویسنده کتاب، معتقد است که این آثار،

متعلق به مردمان بومی و اصیل این سرزمین (آریانی‌های اصیل، یعنی هزاره‌ها)، پیش از ورود تمدن یونان و حوزه گنگ می‌باشد (همو، ۱۳۹۲: ۲۶).

محمدی شاری نیز در کتاب *در اوستایی در صدف لهجه هزارگی* با استفاده از شواهد زبان‌شناختی، به اصالت ریشه‌دار لهجه هزارگی می‌رسد و سپس، از این امر زبانی، به ریشه‌دار بودن مردم هزاره به عنوان یک مجموعه مهم انسانی در کشور و منطقه می‌رسد. وی کوشیده تا از طریق برقراری پیوند بین زبان اوستایی و هزارگی، اصالت و دیربندی هزاره‌ها را ثابت کند (شاری، ۱۳۹۲: ۴۵ و ۸۷). البته منطق به‌کاررفته در کتاب، برای اثبات ادعای نویسنده در مورد دیدگاه‌های مخالف آن هم کاربرد دارد؛ برای مثال، نظریه نژادی «هندو آری» که در این اثر مردود شمرده شده، از همین منطق زبان‌شناختی بهره می‌برد. پس، اگر این منطق از اطمینان‌بخشی کافی برخوردار است، در مورد این نظریه هم باید کارآمد باشد.

نظریه‌هایی چون بومی بودن و آریانی‌تبار بودن هزاره‌ها هم مورد نقد برخی پژوهشگران افغانستانی، مانند سید عسکر موسوی قرار گرفته است. از دید وی، این نوع نظریات نیز ناقص هستند. طرف‌داران این نوع نظریات، بیشتر دل‌مشغول بازی با کلمات و واژه‌اند تا تحقیق واقعی علمی. فرضیات زبان‌شناسانه از این دست که هم در تاریخ‌نگاری رسمی چون آثار حبیبی و تاریخ‌نگاری هزاره‌ها مانند کارهای محمدی و آریانپور دیده می‌شود، مبتنی بر کلمات دارای آواهای مشابه است. روابط بین کلمات و آواها، گرچه برای یک‌زبان‌شناس ورزیده می‌تواند اطلاعات باارزشی را فراهم کند، اما شباهت آواها به‌خودی‌خود، شواهد مردم‌شناسانه یا زبان‌شناسانه به وجود نمی‌آورد. اتکا بر شباهت‌های آوایی برای رسیدن به نتایج تاریخی، می‌تواند خطرناک و گمراه‌کننده باشد و با جعل رابطه‌های بی‌اساس و نه روشن کردن آنها، به ایجاد آشفتگی در مسائل قوم‌نگاری دامن می‌زند (موسوی، ۱۳۷۹: ۶۱).

### ج. رویکرد سیاسی

رویکرد سیاسی در تاریخ‌نگاری را می‌توان همان تاریخ‌سیاسی در نظر گرفت. در تعریفی، تاریخ سیاسی، گزارش، روایت و احیاناً تحلیل رویدادها، عقاید، جنبش‌ها و اعمال و رفتار رهبران بزرگ سیاسی است و معمولاً بر محور مفهوم قدرت، سلطه و غلبه

می‌گردد. تاریخ سیاسی، با تاریخ نظامی عمیقاً در پیوند است (موسی‌پور، ۱۳۸۶: ۴۴). از این رو، در این رویکرد، بیشتر به فعالیت پادشاهان و حاکمان و رفتارهای آنان، آموشد سلسله‌های حکومتی و رویدادهای درون سلسله‌ای توجیه می‌شود؛ امری که در غالب تاریخ‌نگاری‌های سنتی و گذشته، مشهود است. در بیشتر نگارش‌های با این رویکرد، روند بیان تحولات و رویدادها به گونه‌ای است که مطلوب نظر حاکمیت باشد و کمتر در آنها به عنصر نقد رفتارهای حاکمان توجه شده است؛ مگر اینکه مورخی در مورد سلسله‌ها یا حاکمی نوشته باشد که عمر سیاسی آنها به سرآمده باشد.

این رویکرد را در تاریخ‌نگاری رسمی معاصر افغانستان نیز می‌توان مشاهده کرد و نیز در تاریخ‌نگاری هزاره‌ها با نوعی تفاوت در آن که در ادامه نوشتار خواهد آمد.

### ۱. رویکرد سیاسی در تاریخ‌نگاری هزاره‌ها

رویکردهای تاریخ‌نگاری هزاره‌ها، در درجه اول، ناظر به مسئله هویت آنان و دفاع از آن است و این، مهم‌ترین نکته در بحث رویکردهای تاریخ‌نگاری هزاره‌هاست. از سویی، چون یکی از انگیزه‌های تاریخ‌نگاری هزاره‌ها واکنش به تاریخ‌نگاری رسمی است، در بحث رویکردها هم تا حد بسیاری به رویکردهای تاریخ‌نگاری رسمی شبیه یا نزدیک است. بحث تبار و نژاد، دیرینگی، قوم‌گرایی، توجه به شخصیت‌ها و قهرمانان قومی و... همانند تاریخ‌نگاری رسمی در تاریخ‌نویسی هزاره‌ها هم مورد توجه قرار گرفته است. رویکرد مشابه دیگر، رویکرد سیاسی است که در تاریخ‌نگاری رسمی، چنان‌که گفته شد، بیشتر ناظر به سرگذشت و بیان تحولات سیاسی در رده حاکمان و زمامداران و آمدش آنهاست. تاریخ‌نویسی هزاره‌ها هم ناظر به تحولات سیاسی - اجتماعی و رویدادهایی است که مردمان هزاره در طول تاریخشان تجربه کرده‌اند؛ به‌ویژه در دوره معاصر، این بحث پُررنگ‌تر مطرح شده و بیشتر مورد توجه مورخان و نویسندگان هزاره قرار گرفته است.

اساساً آنچه مورخان و نویسندگان هزاره نوشته‌اند، اعم از تاریخ عمومی، محلی، خاطرات شخصی یا سرگذشت شخصیت‌ها و افراد برجسته سیاسی - اجتماعی‌شان، همه به نوعی ناظر به رویکرد سیاسی یا اتخاذ موضعی سیاسی است. بررسی عناوین کتاب‌هایی که توسط هزاره‌ها، به‌ویژه در داخل یا خارج از کشور نوشته شده‌اند، به‌خوبی این موضوع را نشان می‌دهد. در ارتباط با رویکرد سیاسی در تاریخ‌نگاری هزاره‌ها، به چند مورد از آثاری که

داخل افغانستان و چند مورد هم که در خارج از آن نگاشته شده است، اشاره خواهد شد.

## ۲. رویکرد سیاسی در نگاشته‌های هزاره‌ها داخل کشور

نوشته‌های هزاره‌ها را در کابل در دو دوره تا پیش از کودتای کمونیستی ۱۳۵۷ش و پس از آن، می‌توان پیگیری کرد. آثاری که تا پیش از کودتای کمونیستی به چاپ رسیده‌اند، چه خارج از نهادهای متولی تاریخ‌نگاری مانند انجمن تاریخ و چه مورخان هزاره‌ای که در این نهاد قلم زده‌اند، به دلیل وجود فضای خفقان و سانسور نتوانسته‌اند چنان‌که شاید بویاید موضع‌گیری سیاسی خود را نشان دهند؛ هرچند در برخی از نوشته‌هایی که مستقل نگاشته شده، رگه‌هایی از رویکرد سیاسی نویسندگانشان را می‌توان ردیابی نمود؛ مانند **یک قرن از مسموعات** که در آن از مظالم عبدالرحمن خان بر مردم هزاره و زدوخوردهای آنان سخن به میان آمده است (ترکمنی، ۱۳۴۵: ۶)، و همچون: **یک برگ از تاریخ، نقش هزاره‌ها در تاریخ ملی و حوادث هزاره‌جات بین مهر و موم‌های ۱۶۰ تا ۱۳۱۴ق** که در آن نویسنده به بیان رویدادهای سیاسی این دوره هزاره‌ها، اقدامات دولت‌های افغان علیه هزاره‌ها و عملکرد رهبران و میران هزاره پرداخته است (نائل، ۱۳۴۸: ۴ و ۳).

در دوره کمونیست‌ها، اقوام غیرپشتون سهمی قابل توجهی در حوزه‌های مختلف سیاسی - اجتماعی نظامی و فرهنگی کشور پیدا کردند. برای اولین بار، هزاره‌ها توانستند در ساختار سیاسی کشور و دولت به کرسی‌هایی دست یابند (موسوی، ۱۳۷۹: ۲۳۲). آنان در این دوره، بیش از ۲۰ جلد کتاب و رساله و بیش از ۱۰۰ مقاله در مورد مسائل مختلف جامعه هزاره به چاپ رساندند. مجله غرjestان، یکی از نشریات مهم هزاره‌ها در دوره کمونیست‌ها بود که به طور مرتب، منتشر می‌شد و در آن، ده‌ها نویسنده هزاره و غیرهزاره مرتبط با تاریخ و فرهنگ مردم هزاره مطلب و مقاله می‌نوشتند. مقالات و نوشته‌های این نشریه، غالباً رویکرد سیاسی به تاریخ و فرهنگ جامعه هزاره داشت و بنا به یادداشت شماره اول سال دوم، نشریه بیانگر فرهنگ و تاریخ و نمایانگر رنج‌ها و خواست‌های مردم هزاره بود (غرjestان، ۱۳۶۷: ۲). نگاهی به عناوین و فهرست مطالب شماره‌های این نشریه، به‌خوبی رویکرد سیاسی تاریخی نشریه را می‌رساند؛ برخی از مقالات و نوشته‌های این نشریه که به‌خوبی موقف سیاسی آن را نشان می‌دهد، عبارت‌اند از: سهم هزاره‌ها در حراست از ساختار سیاسی - اجتماعی هزاره‌ها، مقدمه‌ای بر یک اثر تحقیقی پیرامون تاریخ



هزاره‌ها، کاتب و اندیشه‌های سیاسی وی، نظری به تاریخ و فرهنگ هزاره‌های افغانستان، قانون اساسی و تأمین حقوق مردم هزاره، غرچستان در طول تاریخ، لغو نظام بردگی هزاره‌ها، لویه جرگه‌ها و ثمرات آن برای هزاره‌ها، ابراهیم‌خان گاوسوار و مبارزات او، موقف سیاسی ملا فیض محمد در تاریخش، هزاره و مغول در افغانستان، هزاره‌ها و حبیب‌الله کلکانی و... .

پس از سقوط کمونیست‌ها و دوره مجاهدان و طالبان، فعالیت‌های فرهنگی و علمی تحت سایه درگیری‌های سنگین و خونین گروه‌های مختلف سیاسی به رکود و رخوت گرایید و پس از اجلاس بن، شرایط تازه‌ای در افغانستان به وجود آمد. هزاره‌ها موقف سیاسی - اجتماعی بهتری یافتند و در عرصه‌های مختلف، از جمله: فعالیت‌های اجتماعی، مدنی و دموکراتیک، انتخابات، قانون اساسی، مجلس، فعال شدن مکاتب، دانشگاه‌ها، رسانه‌های دیداری، نوشتاری و شنیداری خصوصی، فعالانه وارد میدان شدند. در کنار آن در این دوره، کتاب‌های تاریخی متعددی از سوی هزاره‌ها تألیف و منتشر شد. می‌توان گفت که سهم هزاره‌ها در تولید آثار تاریخی این چندساله، به‌مراتب از دیگر اقوام بیشتر بوده است. در این فضای جدید، مورخان هزاره هم با دست بازتر به بیان دیدگاه‌های خود پرداختند و آن را در اتخاذ رویکردهای مختلف، از جمله رویکرد سیاسی، در آثاری چون: هزاره‌ها و حاکمیت استبدادی در صد سال اخیر، شیعیان افغانستان، گروه‌ها و گرفتاری‌ها، مهروموم‌های تغییر، تاریخ باستانی هزاره‌ها، تورانیان باستان، بامیان خاستگاه هزاره‌ها، تاریخ هزارستان و برخی دیگر، نمایان ساختند. «مهروموم‌های تغییر»، خاطرات نیم‌قرن یکی از بازیگران عرصه سیاست است که نگاه و رویکرد سیاسی آن در تمام فصول کتاب از بررسی تاریخ گذشته هزاره‌ها تا حوادث چهارده‌اخر، به‌خوبی نمایان است (ناطق، ۱۳۹۶: ۴۰۲).

«هزاره‌ها و حاکمیت استبدادی در صد سال اخیر»، به روابط سیاسی هزاره‌ها با حکومت‌های افغانستان در صد سال اخیر پرداخته، موقف و وضعیت سیاسی هزاره‌ها در دوران عبدالرحمن خان تا شش‌دهه بعدازآن را به بررسی گرفته است. بنا به گفته مؤلف، روایت‌های گوناگون موجود - از گذشته تاریخی و از تمدن‌های موجود - در سرزمین و قلمروی که ما در آن قرار داریم، نوعی وارونه‌سازی است که طی آن کوشیده شده از طریق ساختن یک تاریخ جعلی، برای قومی خاص هویت‌سازی شود و هویت‌های متکثر دیگر، در ذیل یک تاریخ جعلی کتمان گردد؛ امری که کتاب کوشیده به بررسی آن پیردازد (دلجو،

(۱۳۹۶: ۹).

کتاب *شیعیان افغانستان، گروه‌ها و گرفتاری‌ها* نیز رویکرد سیاسی پُررنگی دارد و به نوعی اتخاذ موضع و داوری نویسنده در مورد اختلافات گروه‌های درون شیعی افغانستان است. فصل‌های چهارم و پنجم کتاب، با صراحت بیشتری به این موضوع پرداخته است. از دید نویسنده، شیعیان در تاریخ افغانستان، نقش پُررنگی داشته‌اند و هیچ‌گاه آلت دست عناصر خارجی هم واقع نشده‌اند؛ اما با تأسف، کارنامه درخشان شیعیان این کشور، در تاریخ رسمی انعکاس نیافته است (مصباح‌زاده، ۱۳۹۳: ۳ و ۴).

### ۳. رویکرد سیاسی در نگاشته‌های هزاره‌ها خارج از کشور

در خارج از کشور، به دلیل فقدان اختناق و سانسور و وجود شرایط مناسب، نویسندگان و مورخان هزاره، در بیان و ارائه دیدگاه‌های خود دست‌بازی داشته‌اند. مهم‌ترین حوزه‌های فعالیت این نویسندگان، کوئته پاکستان و ایران است. در این میان، نویسندگان هزاره مقیم ایران، عملکرد بهتری نسبت به همتایان هزاره‌شان در کوئته داشته‌اند. ابتدا به‌اختصار نگاهی به رویکرد سیاسی در نوشته‌های هزاره‌های کوئته انداخته، آنگاه این موضوع را در نوشته‌های نویسندگان هزاره مقیم ایران پی خواهیم گرفت.

#### الف. در کوئته

وجود هزاره‌ها در کوئته پاکستان، از نتایج برخورد عبدالرحمن با هزاره‌ها در اواخر قرن نوزدهم است. این واقعه، در حافظه تاریخی این مردم همچنان پُررنگ و تأثیرگذار باقی مانده است. آنان هنوز عقده‌های فروخورده ناشی از شکست بزرگ و قلع‌و‌قمعشان توسط عبدالرحمن را فراموش نکرده‌اند که انعکاس آن را می‌توان در وجود احساسات پُررنگ قومی در جنبه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آنان مشاهده نمود. نوشته‌های تاریخی آنان هم از این امر متأثر بوده و به‌وضوح می‌توان روحیه ناسیونالیستی قوم‌گرا را مشاهده کرد که در ضمن، بیانگر نوعی رویکرد سیاسی در نوشته‌های تاریخی و تولیدات فرهنگی آنان است.

مطالعه مکتوبات تاریخی و تولیدات فرهنگی هزاره‌های کوئته، به‌خوبی این نکته را تأیید می‌کند؛ حتی عناوین این آثار، مانند: هزاره شخصیات، هزاره، قوم و تاریخ، هزاره باستان در آیین تاریخ هم‌گویای این رویکرد هستند. نام یکی از جریان‌های سیاسی هزاره‌های

کویته، یعنی «تنظیم نسل نو هزاره مغل» هم قابل تأمل است. همین جریان، نشریه‌ای به نام «ذوالفقار» به چاپ می‌رساند که مخاطبان بسیاری داشت و محتوای آن، تماماً رویکردی سیاسی به مسائل داشت؛ ضمن آنکه نام نشریه هم خود متضمن نوعی رویکرد سیاسی است.

نویسنده کتاب *کله‌منارها در افغانستان*، از کتاب‌هایی که در کویته منتشر شده و بار دوم در قم به چاپ رسیده است، هدف خود از نگارش آن را شرح رویدادها و مبارزات سیاسی ملیت‌های مختلف، از جمله هزاره‌ها علیه امیر دوست محمدخان (۱۲۴۲-۱۲۵۵ق) و آشکار کردن نقش و سهم هزاره‌ها در تاریخ این کشور بیان کرده که در تاریخ رسمی کشور، به دستور دولت و همت مورخانی چون حبیبی، مکتوم مانده است (غرجستانی، ۱۳۷۲: ۱۹ و ۲۲).

### ب. در ایران

در ایران، نویسندگان هزاره فعالیت‌های تاریخ پژوهانه بیشتری نسبت به دیگر هم‌تایانشان در پاکستان و غرب و حتی داخل افغانستان داشته‌اند. یک دلیل این امر، فضای مناسب در ایران و تحصیل تعداد قابل توجهی از هزاره‌ها در دانشگاه‌ها و جامعه المصطفی است که بخش قابل توجه از آنان، در رشته‌های مرتبط با تاریخ تحصیل کرده‌اند و به شکل آکادمیک در سطوح لیسانس تا دکتری آموزش دیده‌اند و پایان‌نامه‌ها و رساله‌های خود را مرتبط با تاریخ افغانستان نگاشته‌اند که موضوعات متنوعی از تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی افغانستان و هزاره‌ها را شامل می‌گردد.

در میان غالب آثاری که در ایران تألیف شده‌اند، رویکرد سیاسی را می‌توان ملاحظه کرد و اساساً غالب این آثار، به‌ویژه نوشته‌های دهه شصت شمسی، در فضای سیاسی شده مهاجران مقیم ایران شکل گرفته و از این فضا متأثر شده‌اند. برخی آثار، به طور تخصصی با رویکرد سیاسی نوشته شده‌اند و در دیگر آثار، این رویکرد را به طور ضمنی می‌توان مشاهده کرد. مروری بر تاریخ صد سال اخیر افغانستان، دفاع هزاره از استقلال و تمامیت ارضی افغانستان، افغانستان از ابدالی تا تره‌کی، هزاره‌ها از قتل و عام تا احیای هویت، تاریخ سیاسی معاصر افغانستان، زندانیان روحانیت تشیع در افغانستان، آسیب‌شناسی جنبش اسلامی در افغانستان، آسیب‌شناسی گروه‌های قومی شیعه در افغانستان، بررسی تاریخی تحولات سیاسی - اجتماعی ارزگان، بررسی علل قیام شیعیان افغانستان علیه عبدالرحمن

خان، تاریخ سیاسی - اجتماعی غور و غرjestان تا پایان قرن ششم و عناوین بسیاری دیگر، از جمله آثاری اند که رویکرد سیاسی شان آشکار است.

دای فولادی، از مورخان هزاره، رویکرد سیاسی در تاریخ‌نگاری را پاسخی به وجود پُررنگ این رویکرد در تاریخ‌نویسی رسمی می‌داند که حاکمیت سیاسی در کنار دیگر پدیده‌های قوام‌دهنده اجتماعی، نظامی اقتصادی و ساختار قبیله‌ای، از تبیین آن به واسطه نگارش‌های تاریخ سیاسی بهره برده است (دای فولادی، ۱۳۷۷: ۵۴). دولت‌های معاصر، در نگارش تاریخ معاصر افغانستان نقش اراده‌گرایانه داشته‌اند و تاریخ این دوره، بیشتر تاریخ دودمانی، حاکمان و آمدوشد زمامداران کشور و بیان مفاخر آنان و بیان مباحثات و مدح آنان است که در این رویکرد سیاسی غالب و پُررنگ، اقوام دیگر، نقش و ردی از خود و مفاهیم مشترک نمی‌یابند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۰: ۱۸). دولت‌آبادی، دیگر مورخ هزاره، دلیل نگاه خویش را به تاریخ سیاسی - اجتماعی مردم و شخصیت‌های برجسته هزاره، نوعی پاسخ به ده‌ها و صدها کتابی می‌داند که به قول وی، در آنها نوعی تبانی صورت گرفته و واقعیت‌های مردم هزاره را نادیده گرفته است (دولت‌آبادی، ۱۳۷۸: ۷).

نگاهی به فهرست و محتوای کتاب‌هایی که مرتبط با تاریخ هزاره در ایران نگاشته شده نیز به‌خوبی بیانگر رویکرد سیاسی و محتوای آنهاست. با مطالعه تألیفات تاریخی نویسندگان هزاره مقیم ایران، دیده می‌شود که آنان یک خط سیر تقریباً مشترکی را در بیان روایت تاریخی خود از تاریخ افغانستان یا تاریخ تحولات مردم هزاره دارا هستند. غالب این کتاب‌ها، ضمن بیانی از کروئولوژی (گاه‌شماری) تاریخ افغانستان، سیر حوادث و بازیگران آن را به‌گونه‌ای روایت می‌کنند که اقوام دیگر افغانستان، همچون هزاره‌ها نیز شامل آن می‌گردد؛ به‌ویژه زمانی که تاریخ را از گذشته‌های دور، یعنی از سابقه و پیشینه و دیرینگی هزاره‌ها، مردم و سرزمین محل سکونتشان و جغرافیای سیاسی جغرافیایی هزاره‌جات آغاز می‌کنند؛ برای مثال، می‌توان به تاریخ باستانی هزاره‌ها، تورانیان باستان، بامیان خاستگاه هزاره‌ها، هزاره‌های فولادی و پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها اشاره کرد؛ یعنی چیزی شبیه به روش تاریخ‌نگاران رسمی. آنگاه به بیان سرگذشت و تاریخ حکومت‌ها، سلسله‌ها و دولت‌هایی که توسط هزاره‌ها تأسیس یا در سرزمین هزاره وجود داشته‌اند، می‌پردازند. در بیان تاریخ سده‌های میانه و پس از اسلام نیز ضمن بیان سلسله حاکمان و حکومت‌های هزاره‌ها، اسلام و تشیع هزاره‌ها را از ابتدا در دوران خلافت علی علیه السلام برجسته می‌کنند. در دوره معاصر هم به مسئله استقلال و خودمختاری هزاره‌ها و حکمرانی میران هر منطقه هزاره، تعامل آن با حاکمان پشتون، نقش هزاره‌ها در تحولات سیاسی - اجتماعی، مبارزه با

مهاجمان و اشغالگران انگلیسی و برخورد شدید و خشونت‌بار عبدالرحمن خان با هزاره‌ها و پس‌از آن، از سیاست تبعیض و انزوا و محرومیت هزاره‌ها در دهه‌های حاکمیت آل‌یحیی سخن می‌گویند. در مورد شخصیت‌ها و افراد نامدار و سران و میرهای هزاره، کسانی چون: میریزدان بخش، بنیادخان هزاره، شیرمحمدخان، یعقوب بیگ، فیض‌محمدکاتب، عبدالخالق هزاره، ابراهیم گاوسوار و عبدالعلی مزاری هم نگارش‌هایی وجود دارد و همانند تاریخ‌نگاران رسمی که به مطرح کردن و قهرمان نشان دادن شخصیت‌های ملی و معرفی بزرگان و نامداران پشتون پرداخته‌اند، آنان نیز چنین کرده‌اند.

کاظم یزدانی، از مورخان معاصر هزاره، هدف خویش از نگارش‌های تاریخی خویش، به‌ویژه کتاب **پژوهشی در تاریخ هزاره** را چنین بیان می‌کند: «رژیم‌های حاکم در افغانستان هزاره‌ها را قومی بدون اصل و ریشه و تاریخ معرفی کرده‌اند و حتی خود هزاره‌ها نیز چیزی از تاریخ خود نمی‌دانند. از این رو، بر آن شدم تا در تاریخ این مردم کاوش کنم و از حقوق تاریخی یک ملت و نقش و سهم آنان در تحولات سیاسی - اجتماعی فرهنگی کشور دفاع کنم» (یزدانی، ۱۳۷۲: ۳۰). شبیه به این هدف از نگارش‌های تاریخی را تقریباً دیگر مورخان معاصر هزاره چون: دولت‌آبادی، دای فولادی، دلجو، کیانی، آریانپور، ناطقی و شاری هم ذکر نموده‌اند.

### نتیجه

تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان، به‌شدت مسئله‌ساز بوده و به دلیل نگاه یک‌سویه و انحصارطلبانه آن و عدم توجه به نقش همه اقوام در تحولات سیاسی - اجتماعی این کشور، با عدم اقبال گروه‌های قومی کشور و نقد آنان روبه‌رو بوده است؛ از جمله منتقدان جدی این تاریخ‌نگاری هزاره‌ها، یکی از چهار قوم مهم این کشور هستند. دلیل این نقد و واکنش جدی آنان هم به تاریخ‌نگاری رسمی، تجربه دردناک آنان در صدواندی سال اخیر تحولات سیاسی - اجتماعی این کشور است که پیامدهای منفی مادی و غیرمادی فراوانی را برایشان به بار آورده است؛ اما رد و نشانی از آن در تاریخ‌نگاری رسمی نیست.

نکته مهم در مورد تاریخ‌نگاری هزاره‌ها، واکنشی بودن آن است که به همین دلیل، در بسیاری از عناصر و مؤلفه‌ها، از جمله رویکردها، شبیه به تاریخ‌نگاری حکومتی عمل کرده است. سه رویکرد: سیاسی، قومی - ناسیونالیستی و باستان‌گرایانه، بیش از همه در تاریخ‌نگاری حکومتی نمود دارد که مورخان هزاره هم به آن در نگارش‌های تاریخشان، چه داخل و چه خارج از افغانستان، توجه کرده و با توجه به آن، به بیان روایت خود از تاریخ و

فرهنگ مردم هزاره در افغانستان پرداخته‌اند.

رویکرد باستان‌گرایانه نیز همانند تاریخ‌نگاری رسمی، در نگارش‌های تاریخی هزاره‌ها نمود دارد. باستان‌گرایی به‌کارگرفته‌شده توسط روایت رسمی تاریخ، در پی ساخت یک پیشینه و هویت طولانی و مستقل برای خود بود که بر اساس آن، افغانستان کشوری باستانی قلمداد شده و ساکنان اصیل آن، از دیرباز پشتون‌ها بوده‌اند. در مورد نام کشور نظریه سه‌گانه آریانا، خراسان و افغانستان را مطرح کردند و برای تأیید آن، به یافته‌های شبه‌باستان‌شناسانه، جعل و دگرگونی واژه‌ها و... متمسک گردید. مورخان هزاره‌ها هم در نگاشته‌های تاریخی خود که نوعی واکنش به روایت رسمی است نیز به باستان‌گرایی روی آورده‌اند و به دنبال اثبات و ساخت یک پیشینه باستانی برای هزاره‌ها هستند. در رویکرد باستان‌گرایانه هزاره‌ها، نظریه بومی بودن و آریانی‌تبار بودن هزاره‌ها، از همه بیشتر برجسته شده است. بر بومی بودن هزاره‌ها، مورخان غیرهزاره هم اشاره و تأکید کرده‌اند؛ اما آریانی بودن هزاره‌ها، دیدگاه جدیدی است که در نگاشته‌های تاریخی هزاره‌های مقیم ایران مطرح شده است. بر اساس این دیدگاه، هزاره‌ها ساکنان اصلی ایران و بیج و از نسل آریانی‌های کهن قلمداد می‌گردند. بر اساس نظریه بومی بودن، هزاره‌ها در ردیف آریایی‌های مصطلح سده نوزده قرار می‌گیرند که به‌نوعی مهاجرت کرده‌اند.

با توجه به رویکرد سیاسی در تاریخ‌نگاری رسمی که ناظر به سرگذشت و بیان تحولات سیاسی حاکمان و آمدوشد آنها و برجسته کردن شخصیت و اعمالشان است، هزاره‌ها هم با تاسی به آن، به بزرگ کردن و برجسته نمودن نقش بزرگان و میران و شخصیت‌های قومی‌شان در تحولات سیاسی - اجتماعی کشور پرداخته‌اند. ناظر به رویکرد قومی ناسیونالیستی در تاریخ‌نگاری رسمی، مورخان هزاره‌ها هم تلاش کرده‌اند که در مورد گروه قومی خود بنویسند، سیر تحولات و رویدادها را با محوریت قوم هزاره در نظر بگیرند و برای اثبات و دیرینگی قومیت خویش، به شواهد زبانی، آداب‌ورسوم و یافته‌های باستان‌شناسانه تمسک جویند. این مطلب را در یکایک نگارش‌های تاریخی هزاره‌ها در داخل و خارج از افغانستان می‌توان مشاهده کرد.

غیرازاین، مورخان هزاره از زوایای دیگر هم به قضیه نگرسته‌اند و به‌نوعی می‌توان در نوشته‌هایشان رویکردهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی را هم مشاهده کرد که در نگارش‌های تاریخی هزاره‌های مقیم ایران، بیشتر قابل مشاهده است و جا دارد در نوشته‌ای جداگانه به آنها پرداخته شود؛ به‌ویژه از این جهت که تقریباً مابه‌ازایی در تاریخ‌نگاری رسمی ندارد و دریچه‌ای نو در تاریخ‌نگاری افغانستان است که مورخان هزاره گشوده‌اند.

## منابع

- احمدی، حمید (۱۳۸۳)، ایران هویت ملیت قومیت، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- آریانپور، الف. (۱۳۹۲)، بامیان خاستگاه هزاره‌ها، کابل: نشر عارف.
- (بی‌تا)، خراسانیان در قرون وسطا، قم: نشر احسانی.
- آشوری، داریوش (۱۳۸۹)، دانشنامه سیاسی (فرهنگ و اصطلاحات و مکتب‌های سیاسی)، تهران: نشر مروارید.
- بیگدلو، رضا (۱۳۸۰)، باستان‌گرایی در تاریخ معاصر ایران، تهران: نشر مرکز.
- ترکمنی، عبدالرئوف (۱۳۴۵)، یک قرن مسموعات و مشاهدات، کابل: نشر وجدان.
- تیمور خانف، ل. (۱۹۸۰)، تاریخ ملی هزاره مغول، کویت: نشر تنظیم نسل نو هزاره مغول.
- جمعی از نویسندگان (۱۳۹۰)، شصت سال تاریخ‌نگاری در افغانستان، کابل: نشر آرمان‌شهر.
- حبیبی، عبدالحی (۱۳۷۸)، جغرافیای تاریخی افغانستان، پشاور.
- (۱۳۴۱)، "کتیبه روزگاران" مجله آریانا، کابل، سال بیستم، شماره ۲۳۳: ۱-۸.
- خاوری، تقی (۱۳۹۲)، مردم هزاره و خراسان بزرگ، تهران: انتشارات عرفان.
- دای فولادی (۱۳۷۷)، افغانستان قلمرو استبداد، بی‌جا: نشر فدراسیون آزاد ملی.
- دلجو، عباس (۱۳۹۲)، تاریخ باستانی هزاره‌ها، کابل: انتشارات امیری.
- (۱۳۹۶)، هزاره‌ها و حاکمیت استبدادی در یک صدسال اخیر، کابل: انتشارات مقصودی.
- دولت‌آبادی، بصیر احمد (بی‌تا)، هزاره‌ها از قتل و عام تا احیای هویت، قم: نشر احسانی.
- رهین، سید مخدوم (۱۳۶۱)، اشک خراسان، بی‌جا.
- زابلی مغولی، محمدافضل بن وطن داد (۱۳۷۱)، مختصر المنقول در تاریخ هزاره مغول، به کوشش: محقق افشار، بی‌جا.
- زرشناس، شهریار (۱۳۸۷)، نگاهی کوتاه به تاریخچه روشنفکری در ایران، تهران: نشر کتاب صبح.
- عنايت‌الله، رضا (۱۳۸۳)، «پان‌ترکیسم»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، جلد ۱۳، تهران: چاپ اول.

## ۲۶۴ مطالعات تاریخی جهان اسلام

سال هشتم، شماره ۱۵، بهار و تابستان ۱۳۹۹

غبار، غلام محمد (۱۳۹۰)، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، تهران: نشر عرفان.  
غرجستانی، محمدعیسی (۱۳۷۲)، کله منارها در افغانستان، قم: نشر اسماعیلیان، چاپ دوم.

فرهنگ، صدیق (۱۳۸۰)، افغانستان در پنج قرن اخیر، قم: نشر اسماعیلیان.  
کاتب، فیض محمد (۱۳۹۱)، سراج التواریخ، جلد سوم، تهران: نشر عرفان.  
محمدی شاری، شوکت علی (۱۳۹۲)، در اوستایی در صدف لهجه هزارگی، کابل: نشر صبح امید.

مصباحزاده، محمدباقر (۱۳۹۳)، شیعیان افغانستان؛ گروه‌ها و گرفتاری‌ها، کابل: انتشارات سعید.

موسی‌پور، ابراهیم (۱۳۸۶)، «تاریخ اجتماعی؛ رویکردی نوین به مطالعات تاریخی»، تاریخ و تمدن اسلامی، شماره ۶، پاییز و زمستان: ۱۴۴.  
ناطق‌شفاپی، خادم حسین (۱۳۹۲)، نامه تورانیان باستان، کابل: انتشارات صبح امید.  
ناطق، محمد (۱۳۹۶)، مهر و موم‌های تغییر (دفتر اول)، کابل: مؤسسه تاریخ شفاهی افغانستان.

نائل، حسین (۱۳۴۸)، حوادث هزاره‌جات در مهر و موم‌های ۱۱۶۰ تا ۱۳۱۴ ق، کابل: نشر ولف.

- (۱۳۸۱)، ساختار طبیعی هزاره‌جات، قم: نشر سلسال.
- (۱۳۷۲)، سایه‌روشن‌هایی از وضع جامعه هزاره، قم: نشر اسماعیلیان.
- یزدانی، حسینعلی (۱۳۷۰)، صحنه‌های خونینی از تاریخ تشیع، مشهد: نشر بهرام.
- (۱۳۷۲)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، جلد اول، قم: بی‌نا، چاپ دوم.

Bellew, H.W, ۱۸۸۰, the races of afganisan: Being Brief Account of the principal Nation Inhabiting The Country, Thaker, Spink & Co, Calcuter.

Buddruss, George (۱۹۶۰), Afghan Language, Bon, S. O. S.

Ferdinand, K. (۱۹۰۹), Preliminary Notes of Hazara culture, Copenhagen, the royal danish academy of sciences and letters.

Ferrier, J.P. (۱۸۵۷), Caravan journeys and Wanderings in Persia, Afghanistan, Turkistan and Baluochestan, with historical notices on the countries Lying between Russia and India, John Murray, London.